

# همیشه رسیدن به مقصد و مقصود، شیرین است و خستگی زدا!

رهپویان همان مسیر، بهمن ۵۷، خرداد ۵۲، فروردین ۶۱ تا زمستان ۹۵ همه و همه سلوک در یک جاده‌اند به سمت یک مقصد.

هر کجا باشیم وقتی مقصد یکی است در جاده‌ایم؛ در کلاس باشیم، در خیابان، در میدان، تنها، در جمع، هر کجا باشیم «راه» است و مقصد، جغرافیا و تاریخ مهم نیست؛ مهم این است که ما «راهرو» و سالک باشیم.

ما وارثان روزهای بزرگ، انسان‌های بزرگ و حادثه‌های بزرگ و جاودانه‌ایم. نمی‌شود معلم باشیم و کار فرزندان این نسل را به جامی از زلال دیروزهای بزرگ ساقی نشویم. گذشته برای ماندن نیست، بهانه رفتن است؛ نردبان معراج‌های بلند است که علی(ع) فرمود: من غنی عن التجارب عمی عن العواقب، هر کس گذشته را برای آینده نبیند، چشم‌انداز فردایش تار و مبهم خواهد بود. کلاس ما معلمان - به ویژه معلمان ادبیات - گاه فرصت عزیزی است تا از «دوش» بگوییم؛ دوشی که ملائک در میخانه زدند؛ دوشی که رخساره‌ها برافروخته بود؛ دوشی که قصه گیسوی بلند رهایی در حلقه عاشقان بود.

دوش چه بارها عاشقان بر دوش کشیدند و چه آغوش‌ها بر خطر گشودند تا امروز آرامش و عزت و شرف فراروی باشد. این دوش فراموش مباد. فردا و امروز محتاج فهم عمیق و دقیق دوش است و جز شما روایان صادق و نغز و نکته‌پرداز، از چه کس انتظار روایت دوشین هست؟ کاروان آمدگان و تشنه‌کامان امروز را ساقی کوزه به دوش و میزبانان بانگ نوشانوش باشیم بانگ نوشانوشمان مدام!

محمد رضا سنگری

کوه‌نوردانی که از سنگلاخ‌ها و دره‌ها و پرتگاه‌ها می‌گذرند و کمی مانده تا قلّه، چشم بر قلّه می‌کشایند، توانی تازه در خویش می‌یابند و درست شبیه لحظه‌های آغازین حرکت، شور و نشاط و قدرتی شگرف در خود احساس می‌کنند. مرغان بی‌تاب وصل قاف نیز چنین بودند، بعد از آن همه بیابان‌های هول و دریا‌های مهیب و هراس‌خیز، در آخرین لحظه‌ها اشتیاقی شیرین در آوندهایشان می‌دوید و بالی پنهان در جان به مدد بال‌هایشان روییده بود.

راه‌آشنایان را البته خوف خطر نیست؛ آنان خوب می‌دانند نخستین گام را که برداری، مقصد را زیارت کرده‌ای. مهم همین است که «پا» با جاده آشنا شود؛ باقی «سهل» است و رسیدن.

شوق مقصد «مغیلان» را «پرنیان» می‌کند؛ چشم بر آرمان داشتن «شوکران» را انگبین و دردخیزترین و غمبارترین صحنه‌ها را در نگاه زینبی، زیبا می‌سازد.

زیباندیشان، زیبایان و زیباروشان وقتی پای مقصد به میان می‌آید، دست از هرچه هست می‌شویند و چشم بر هرچه غم می‌بندند و حتی عارفانه و عاشقانه می‌گویند؛ آن سان که سعدی گفت: غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد؟

ساقیا باده بده شادی آن، کاین غم ازوست  
زمستان تداعی‌کننده یاد یارانی است که به شوق مقصد، سرما و سختی و صغیر گلوله و حضور در خیابان‌های آتش و شهادت را پذیرفتند تا عزت و آزادگی و سرفرازی را رقم زنند. دل‌هایی مصمم که می‌دانستند مقصد پیروزی چه خون‌ها و خون‌جگرها دارد و اینک ما فرزندان آن نسل سترگ و آهنین عزم، مسافران همان راهیم و

زمستان  
تداعی‌کننده  
یاد یارانی است  
که به شوق  
مقصد، سرما و  
سختی و صغیر  
گلوله و حضور  
در خیابان‌های  
آتش و شهادت  
را پذیرفتند تا  
عزت و آزادگی و  
سرفرازی را رقم  
زنند